

فرآیند تحول فکری هابرماس در مورد دین

تحول تفکر هابرماس در مورد دین در عمق جهان بینی و نظریه های فلسفی- اجتماعی او نهفته است و ساده انگارانه است که این تحول موضع گیری را معلول حوادث مستحدثه در جهان تلقی نمود.



تحول تفکر هابرماس در مورد دین در عمق جهان بینی و نظریه های فلسفی- اجتماعی او نهفته است و ساده انگارانه است که این تحول موضع گیری را معلول حوادث مستحدثه در جهان تلقی نمود.

به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو یادداشتی است با عنوان «فرآیند تحول فکری هابرماس در مورد دین» که توسط معصومه بهرام، استاد فلسفه دانشگاه الزهرا نگاشته شده و در اختیار خبرگزاری مهر قرار گرفته است؛

علائق و دغدغه های هابرماس از چنان وسعتی برخوردارند که حوزه های متعددی را دربرمی گیرند. ولی دیدگاه او درباره دین نسبتاً در درون پیکره پهنار ادبیاتی که آثار هابرماس را بررسی و کشف می کند، مغفول مانده است. این وضع ممکن است اغلب ناشی از ماهیت انتزاعی و تکنیکی بسیاری از نوشته های او باشد که درست فهمیده نمی شود و یا ممکن است انعکاسی از تحولات چشمگیری باشد که اخیراً در دیدگاه های او درباره دین رخ داده است و یا حتی می تواند ناشی از موضع گیری بسیار منفی نویسندگان فلسفه تحلیلی نسبت به فلسفه قاره ای هابرماس باشد.

هابرماس پدیده دین را از نگاه فلسفی بررسی می کند و در تفکرات قبلی و بعدی خود در مورد نقش دین در حوزه عمومی عمدتاً متأثر از فیلسوفان قاره ای و به ویژه مکتب فرانکفورت است. زیرا آن ها اعتقاد داشتند که موضوعات دینی باید از دیدگاه فلسفی تجزیه و تحلیل شوند. در مقاله ای تحت عنوان "خداپرستی و الحاد"[۱] که در کتاب مکتب فرانکفورت پیرامون دین آمده است، هورکهایمر (۲۰۰۵) با صراحت قید می کند که بدون خدا انسان بیهوده می کوشد که معنای مطلق را حفظ کند. بدون رجوع به امری الهی، یک عمل خوب مانند نجات یک انسان که به ناحق اذیت شده است، تمام شکوه اش را از دست می دهد. مرگ خدا همچنین مرگ حقیقت جاودانی است[۲]. هابرماس متأخر با یادآوری این جمله در نقد عقلانیت ابزاری غرب، این تفکر را در فلسفه خود مورد توجه قرار داده است.

در حالی که حوزه عمومی همواره در کانون توجه هابرماس قرار داشته، اما درک او از جایگاه دین در این حوزه تحول پیدا کرده است. اندیشه هابرماس درباره نقش دین در حوزه عمومی را می توان در دو سطح بررسی کرد: در سطح اول، او دین را به عنوان ابزاری در دست انسان ها تلقی می کرد که با آن ابزار می توانستند به حل مشکلات معرفتی و اگزیستانسیالیستی خود نائل آیند. در نتیجه، هابرماس متقدم در مقاله خود تحت عنوان "پیرامون هویت اجتماعی" (۱۹۷۴) معتقد بود که دین در فرآیند مدرنیزه کردن جامعه باید جای خود را به فلسفه بدهد. در واقع، تفکر قبلی هابرماس در خصوص دین به پیش فرض او در مورد نظریه سیر تکامل فکری بشر متکی است. این نظریه، مراحل مختلف تاریخ تفکر بشر را به سه مرحله تقسیم می کند: ۱- مرحله جهان بینی اسطوره ای[۳]؛ ۲- مرحله جهان بینی دینی- مابعدالطبیعی[۴]؛ و ۳- مرحله جهان بینی مدرن[۵]. هابرماس (۱۹۸۴) ویژگی های جهان بینی اسطوره ای را شامل خلط میان طبیعت عینی و فرهنگ، تفکیک نارسا بین زبان و جهان، نارسایی در تمایز صریح بین دعاوی مختلف اعتبار، و خلط بین فرهنگ و طبیعت درونی یا جهان ذهنی می داند. در این مرحله، اسطوره های ناشی از فرهنگ با واقعیت عینی یکی گرفته می شود و در نتیجه، اسطوره ها نمی گذارند بین موضوع شناسایی که می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد و کارگزاران - فاعلان شناسا که می توانند سخن بگویند و عمل کنند و دارای زبان اند - تفاوت روشن، اساسی و مفهومی قائل شویم. در این حالت، اسطوره زدایی از جهان بینی ها به معنی اجتماع زدایی از طبیعت و طبیعت زدایی از اجتماع است. همچنین، خلطی صورت می گیرد بین وسیله ارتباط که زبان است و جهان که با این وسیله ارتباط باید در مورد آن به تفاهم بین الازدهانی رسید. در اندیشه اسطوره ای، دعاوی مختلف اعتبار مثل صدق اخباری، درستی هنجاری و صداقت بازنمودی (گوینده مدعی حقیقت است برای بیان گزاره های صادق؛ مدعی صحت هنجاری است برای کنش های مبتنی بر مشروعیت؛ مدعی صداقت است برای تجارب ذهنی) با هم ترکیب می شوند. تا جایی که این جهان بینی را نمی توان به عنوان تفسیری از جهان به تصویر درآورد که در معرض خطا و نقد قرار دارد. هابرماس تصریح می کند که جهان ذهنی به عنوان کلیت تجاربی به حساب می آید که فقط فرد امتیاز دسترسی به آن را دارد. استفاده از اصطلاح جهان ذهنی نیز تا آن جا موجه است که آن را به عنوان یک انتزاع در نظر بگیریم که، بنا به پیش فرض معمول، به قلمروی مربوط می شود که مشترک بین اعضاء نیست و از این حیث از جهان عینی و جهان اجتماعی جدا می شود.

در مرحله جهان بینی دینی - مابعدالطبیعی، دین سه کارکرد دارد که عبارت است از: فراهم آوردن یک جهان بینی

منسجم برای معنا بخشی به زندگی؛ ارائه دستورالعمل های اخلاقی؛ و سامان دادن به عکس العمل های بشر نسبت به حوادث غیرمترقبه که در قالب ادیان یکتاپرست تشکیل می شود و شامل نمادها و اعمال شرک آمیزی است که ریشه در اسطوره و سحر و جادو دارد. در این مرحله، هابرماس نگاهی ابزاری به دین داشته و معتقد بوده که دین در مرحله مدرن محکوم به نابودی است. او اعتقاد داشت که حوزه عمومی عرصه ای برای گفتمان عقلانی- انتقادی است که از اهداف دینی و علائق فردی فاصله می گیرد. در این وضعیت، سنت ها دائماً بازاندیشانه می شوند و به تجدید نظرهای پیاپی تن می دهند. سرانجام، به زیست جهانی می رسیم که در آن هیچ چیزی مقدس نیست مگر عقل و اجماعی که متکی به اعتبار استدلال برتر است. این امر به معنی آزاد شدن کنش ارتباطی و زیست جهان از زمینه هنجاری مورد محافظت امر مقدس است. از نظر هابرماس (۱۹۸۴ و ۱۹۸۷) ویژگی های اصلی عقلانیت مرحله جهان بینی مدرن عبارتند از: تمرکززدایی به معنی درک خود و دیگران و رهایی از تفکر دینی؛ افسون زدایی به معنای کنار گذاشتن دین به عنوان اوهام و خرافه؛ و زبانی کردن امر مقدس به معنی عقلانی کردن زیست جهان. بر اساس این تفکر، دین به انزوا کشانده می شود و مرگ نظری و توسعه اجتماعی آن اعلام می گردد.

می توان گفت که آرای اولیه هابرماس دین را در یک مرحله تکامل اجتماعی ماقبل مدرن قرار می دهد که از مرحله اسطوره ای آغاز می شود و ویژگی آن این است که پدیده های عینی و اجتماعی تا حد زیادی از هم تفکیک نشده اند. سپس به مرحله دینی - مابعدالطبیعی می رسد که توسط سنت ها معین می گردد و عقلانیت و استقلال فردی و گروهی را محدود می سازد. نهایتاً، دین در تکامل جوامع مدرن، از لحاظ فلسفی بی ربط و از لحاظ اجتماعی منسوخ قلمداد می شود و از حوزه عمومی جوامع به حاشیه رانده می شود.

در سطح دوم، هابرماس آرای قبلی خود و نیز جایگاه دین در مدرنیته را دوباره ارزیابی می کند و نقش کلیدی دین در حوزه عمومی را مورد تأکید قرار می دهد. در این جا، او نه تنها اشاره می کند که دین به حوزه عمومی جوامع معاصر سکولار برمی گردد، بلکه همچنین می پذیرد که این بازگشت به نشانه بیداری اجتماعی و سیاسی، و انتقال معنا و روح به زندگی خصوصی و عمومی بسیاری از شهروندان مدرن می باشد. لذا، هابرماس احیای ادیان بزرگ را در قلب جوامع غربی تصدیق کرده و سعی می کند که راهی برای توسعه تعامل بین شهروندان سکولار و دیندار پیدا کند. به عبارت دیگر، هابرماس برداشت عصر روشنگری را که دین از عرصه عمومی رخت خواهد بست را بی معنا دانسته و در پی ناکارآمدی منطق سکولار به پساسکولاریسم گرایش پیدا می کند و احیای اعتقادات دینی را منوط به اصلاح مدرنیته و طرد لیبرالیسم سیاسی می داند. او مدرنیته را در رسیدن به اهدافش درمانده و شکست خورده می داند و اعلام می کند که این نافرجامی مدرنیته، توسط آموزه های دینی به فرجام می رسد. به دیگر سخن، «این عقل مدرن فقط وقتی یاد خواهد گرفت خود را بفهمد که ارتباط خویش را با آگاهی دینی معاصر روشن کند» (هابرماس، ۲۰۱۰). هابرماس مقوله پساسکولاریسم را به این دلیل مطرح می کند که منطق سکولاریسم تأثیر خود را از دست داده است و او از نقش مؤثر دین در حوزه خصوصی و عمومی دفاع می کند. به عبارت دقیق تر، هابرماس برخلاف بسیاری از فیلسوفان مدرن، دوباره دین را به حوزه عمومی برمی گرداند و به آن اعتبار ویژه ای می بخشد.

هابرماس معتقد است که دین تصاویری جهت دار و موجه از اشکال بدون نقص زندگی را در اختیار می گذارد که الهام دهنده هستند و ما را به انجام تلاش هایی در به وجود آوردن کارهای پسندیده و سودمند ترغیب و تشویق می کند. در تجدد جهانی، دین می تواند عدم وحدت و سایر نواقص جامعه را برطرف کند و به ما بفهماند که زندگی چیست و چگونه باید باشد. یعنی، وی می پذیرد که چارچوبی که دین برای زندگی بهتر ترسیم می کند، به مراتب عمیق تر، پیشرفته تر و قوی تر از نظریه انتقادی و یا نظریه کنش ارتباطی است که او به تصویر می کشد. هابرماس در مقاله خود در سال ۱۹۸۸ اعتراف می کند که تفکر و موضع گیری قبلی او نسبت به دین عجولانه بوده است. لذا، هابرماس، برخلاف موضع گیری قبلی خود، دیگر دین را در حاشیه زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرار نمی دهد، بلکه راه کاملاً جدیدی را برای درک دین می گشاید.

هابرماس در سال ۲۰۰۲ به ایران سفر کرد و در حضور روشنفکران و دانشجویان ایرانی به ایراد چند سخنرانی پرداخت. در این سخنرانی ها وی به طور کلی اظهار می دارد که نقش های دین و دولت در حوزه عمومی باید به طور رضایت بخشی تفکیک یابد. با این حال، در تأکید به اهمیت این تفکیک، او در جست و جوی این است که تداوم اهمیت دین را تضمین کند، نه این که دین را به حاشیه براند؛ مدارای دینی تنها در موقعی می توانند تضمین شود که حق آزادی دینی اعتبار قانونی پیدا کند، نه از طریق خط سیر بی ملاحظه بنیان برافکنی که فرآیند های تجدد پیش گرفته اند؛ جایی که همبستگی های دیرین مبتنی بر دین تضعیف شده و چیز دیگری نتوانسته است جایگزین آن شود. اما اگر حمایت قانونی از آزادی دینی صورت گیرد، این آزادی در خدمت حفظ همبستگی دینی قرار می گیرد. وگرنه تجدد غربی با تعهد به عقل از راه میراث روشنگری شکل گرفته است و بسیاری از دیدگاه های مدرن اروپایی در پی سست کردن جهان بینی های دینی با کمک علم، فلسفه و هنر هستند.

به طور کلی، چهار نوع ادراک دربارهٔ دین را می‌توان در آرای هابرماس یافت: ۱- دین نهادی تاریخی - اجتماعی [۶] است که ارتباطی مستقیم با زندگی اجتماعی دارد و جزء لاینفک زیست جهان محسوب می‌شود. ۲- دین ابزاری است که به کار نقدی [۷] می‌آید و موجب تغییر و تحول هم‌درمناسبات انسان‌ها می‌شود و هم ابزاری است که انسان‌ها در کنار سایر ابزارهای انتقادی می‌توانند به کمک آن به نقد و چالش محیط خود بپردازند. ۳- دین یک جهان‌بینی [۸] است. به اعتقاد هابرماس، هر دینی در اصل یک جهان‌بینی و یا دکتترین جامع [۹] است و نیز به این معناست که دین ادعا می‌کند که اقتدار آن را دارد که شکلی از زندگی به عنوان یک کل را سامان دهد و هر فعالیت را در زیست جهان استخراج و تنظیم کند. ۴- دین همچون زبانی مشترک [۱۰] است که برای تفاهم دوجانبهٔ بین‌الذهانی به کار می‌رود. یعنی، زبان دین باید نه تنها متعلق به مردم خاص باشد، بلکه به مردم عادی نیز، به ویژه از لحاظ ارزش‌های اخلاقی، متعلق باشد. برخلاف زبان علم، فلسفه، هنر و ادبیات که هر کدام زبان خاصی را ایجاد می‌کنند، زبان دین برای مردم می‌تواند قابل فهم باشد. به عبارت دیگر، "سنت‌های دینی برای بیان باطن اخلاقی به ویژه در ارتباط با اشکال آسیب‌پذیر زندگی اجتماعی از قدرت خاصی برخوردارند. در صورت وقوع مناظره‌های سیاسی، این قدرت خاص بالقوه باعث می‌شود گفتار دینی یک کاندیدای جدی به مفهوم حقیقی ممکن تبدیل شود که به این ترتیب می‌تواند از واژگان یک اجتماع دینی خاص به یک زبان همه‌فهم ترجمه شود" (هابرماس، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶). در واقع، نحوهٔ اندیشهٔ هابرماس دربارهٔ ماهیت و وجود دین و کاربردهای آن در حوزهٔ عمومی طی دهه‌های گذشته در کل خوشبینانه بوده است. عدول او از دگماتیسم مارکسیستی با دید منفی آن در مورد دین، یکی از جنبه‌های خوشایند و قابل ملاحظهٔ آثار او را تشکیل می‌دهد.

ضروری است اشاره شود که تحول تفکر هابرماس در مورد دین در عمق جهان‌بینی و نظریه‌های فلسفی- اجتماعی او نهفته است و ساده‌انگارانه است که این تحول موضع‌گیری را معلول حوادث مستحدثه در جهان و یا نوعی فرصت‌طلبی و از روی اکراه تلقی نمود. بنابراین، تحول تفکر وی به ماهیت ذاتی و پتانسیل فلسفهٔ اجتماعی او ربط دارد. درک عمیق تر نظرات هابرماس نسبت به دین، منعکس‌کنندهٔ این واقعیت است که اندیشه‌های او در تضاد با ماتریالیسم تاریخی، مفهوم عقلانیت مثبت وبر، عقلانیت ابزاری و حسابگر، لیبرال دموکراسی، و ارزیابی‌های منفی مدرنیته دربارهٔ دین است که بر محور کنش ارتباطی، دموکراسی مشورتی و زیست جهان قرار دارد. یعنی، آرای او در خصوص دین به طور قطع در سال‌های اخیر تحول داشته است و از گفتمان بین‌سکولارها به گفتمان بین‌پساسکولارها با دینداران و گرایش‌های مختلف دینی تغییر جهت داده است. شاید بتوان گفت که عوامل و رویدادهای بیرونی مانند احیای دین فقط این روند را تسریع کرده است. به هر حال، هابرماس از رویکردهای کاملاً جانبدارانه نسبت به مدرنیته و نفی دین بسیار فاصله گرفته است و آرای اخیرش تأثیر مثبتی در ارزیابی وسیع تر ارزش‌ها و اهمیت دین داشته است. این موضع‌گیری نسبت به دین توانسته است که به مقابله با آرای منفی و افراطی در مورد دین بپردازد و تا حدودی به تحول آرای منفی فیلسوفان سکولار کمک کند. در حقیقت، هابرماس به تغییر فهم ما از تضاد بین دین و عقلانیت در مدرنیته کمک می‌کند و دین را به عنوان عنصری ضروری و پیشرو در کنش ارتباطی و زیست جهان قلمداد می‌کند. با آن که آرای هابرماس دربارهٔ رهایی انسان‌ها گاهی ایده‌آلیستی به شمار می‌آید، اما تمرکز او روی کنش ارتباطی و دموکراسی مشورتی در مجموع شالوده‌ای را برای مشارکت مثبت با جوامع دینی و سکولار عرضه می‌نماید که به دنبال صلح طلبی، امنیت و همبستگی انسانی در عرصهٔ بین‌المللی است.

Theism and Atheism [۱]

The death of God is also the death of eternal truth [۲]

The mythical [۳]

The religious-metaphysical [۴]

The modern [۵]

A historical-social institution [۶]

An instrument of criticism [۷]

A worldview [۸]

Comprehensive doctrine[۹]

A common language[۱۰]